

مشیرالدوله تشکیل شد و گفت و گو به عمل آمد. نتیجه جلسه این بود که شاه فرمان مجددی در تکمیل فرمان اولیه صادر کرد:

به جناب اشرف صدراعظم

در تکمیل دستخط سابق خود مان مورخه ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آن که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همیون ما واقف باشند امروز مقرر می داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین به طوری که شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد.

مردم این را پذیرفتند و به جشن و شادمانی مشغول شدند. همان روز از سفارت آغاز خراج شدن کردند. سه شب در شهر جشن و چراغانی بود. از آن طرف علما که از صدور فرمان اطلاع یافتند از قم به راه افتادند. روز ۲۳ مرداد به حضرت عبدالعظیم رسیدند و روز بعد با کالسکه های دولتی به تهران وارد شدند.

بلافاصله مشیرالدوله دستوری خطاب به رییس بیوتات دولتی صادر کرد که عمارت وسط باغ بهارستان را که بنا شده میرزا حسین خان سپهسالار بود، برای مجلس شورای ملی آماده نماید.

این عمارت بعد از درگذشت سپهسالار به تصرف دولت درآمده و مهمانخانه دولتی بود. ولی آقایان علما یادآوری کردند که باید از ورثه سپهسالار اجازه گرفته شود. چون بعضی از آنها در تهران نبودند، لذا موقتاً از بهارستان صرف نظر شد و مدرسه نظام قدیم را که در ارگ واقع

بود برای این کار معین کردند.

### مجلس موقتی

روز شنبه ۲۶ مرداد (۲۷ جمادی الثانی) بر حسب دعوت نامه ای که از طرف عضدالملک ارسال شد جمع کثیری از رجال، اعیان، اشراف، علما، بازرگانان و اصناف، در حدود یک هزار نفر در ساختمان مدرسه نظام حضور یافتند. این جلسه برای افتتاح مجلس موقتی بود که بایستی نظامنامه انتخابات را بنویسد و کارهایی را که برای تشکیل دارالشورا لازم بود انجام دهد.

نکته ای را حاجی میرزا یحیی دولت آبادی درباره جریان این مجلس آورده است که نقل می کنیم:

«... از آن جا که علما اصرار دارند این کار به اسم آنها تمام شود لذا خطابه ای که به مشروطیت و دولت و انتخاب وکلای ملت تصریح دارد، نوشته اند و آقا سید عبدالله (بهبهانی) مصمم است از طرف آقایان خطابه را در مجلس بخواند ولی صدراعظم پیش دستی کرده اظهار می کند خطابه ای دارم باید بخوانم و برمی خیزد شروع به خواندن می نماید. آقایان از پیش دستی صدراعظم ملول می شوند ولی جز سکوت چاره ای ندارند.»

## آغاز کارشکنی‌ها

قبل از این‌که به نقل دنباله وقایع بعد از صدور فرمان مشروطیت پردازیم. بی‌مناسبت نیست به افسانه‌هایی که درباره تأثیر عامل خارجی در حرکت مشروطه‌خواهی - به استناد بست نشستن مردم در سفارتخانه انگلیس - ساخته و پرداخته شده، اشاره‌ای بکنیم.

خلاصه کلام این مدعیان «مشروطیت تحفه انگلستان به ملت ایران» را از زبان محمود محمود، نویسنده «تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم»، می‌شنویم که می‌گوید انگلستان برای اعمال نظرات استعماری خود در ایران همیشه با دو مانع بزرگ روبه‌رو بود:

«اول دربار، دوم روس‌ها، مانع اول را با مشروطیت ایران، دومی را با معاهده ۱۹۰۷ از میان برداشتند.»

واقعیت تاریخی این است که دولت انگلستان بالا گرفتن نهضت آزادی‌خواهی را در ایران احساس می‌کرد و از دخالت نظامی روسیه به بهانه سرکوبی جنبش ملی قریب‌الوقوع، پریشان‌خاطر بود.

در واقع مسأله برای دولت انگلیس این بود که اگر این حرکت اجتماعی به نهضت مشروطه‌خواهی یا شورش و طغیان انقلاب بکشد

و دولت روسیه برای سرکوبی حرکت ملی ایران به تقاضای دولت ایران یارأساً، مداخله نظامی کند چه باید کرد؟

نظر کاملاً روشن دولت انگلیس را در یک گزارش هاردینگ وزیر مختار انگلیس که لرد لنس داون وزیر خارجه انگلیس، در حاشیه آن نظرات از پیش ابراز شده خود را تأیید کرده است، در می یابیم.

هاردینگ در سفر خود به لندن با وزیر امور خارجه گفت و گوی مفصلی راجع به ایران کرده بود که خلاصه آن را به صورت یک گزارش «خیلی سری» برای تأیید کتبی لنس داون در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۰۲، نزد او فرستاد.

در هر مورد هاردینگ می نویسد: من چنین سؤالی کردم، شما چنین نظری دادید - که اگر تصادفاً نظر وزیر خارجه را دقیقاً نگرفته باشد، خود وزیر اصلاح نماید.

وزیر خارجه در مورد هر سؤال او توضیحات لازم را در حاشیه نوشته است.

برای احتراز از اطاله کلام، قسمتی از موارد این گفت و گو را به صورت سؤال و جواب نقل می کنیم:

\* هاردینگ می پرسد: اگر شورشی بشود و لشکر روس برای سرکوبی حرکت ملی وارد خاک ایران بشود، ما چه می کنیم؟

وزیر خارجه جواب می دهد: ما هم بنادر جنوب ایران و سیستان را اشغال می کنیم تا با مذاکره با روسیه قدرت و استقلال ایران را از نو برقرار کنیم.

\* هاردینگ می پرسد: اگر عنصر مخالف از ما کمک بخواهد تا چه اندازه آماده ایم آن ها را در جهت شورش مشروطه خواهی یا انقلاب ترغیب کنیم که ایران روسی نشود؟

وزیر خارجه جواب می دهد: ما نمی توانیم به هیچ وجه به هیجان انقلابی کمک کنیم یا آن ها را ترغیب کنیم.

\* هاردینگ می پرسد: اگر مخالفت علما با دولت محدود به مشروطه خواهی باشد، تا چه اندازه می توانیم کمک مالی به آن ها بکنیم؟

وزیر خارجه جواب می دهد: ما نمی توانیم داخل هیچ دسته بندی و فتنه جویی علیه شاه بشویم.

\* هاردینگ می پرسد: اگر روحانیون برای جلوگیری از تشدید انقیاد ایران به دست روس از ما مصلحت اندیشی کنند می توانند به کمک ما امیدوار باشند؟ و چه نوع کمکی به آن ها می توانیم بدهیم؟

وزیر خارجه جواب می دهد: تکرار می کنم ما به هیچ عنوانی نباید به دسیسه کاری علیه شاه دست ببریم. هر اقدامی هم که بکنیم نباید به صورت همدلی با روحانیون باشد. اگر ممکن باشد در جهت خدمت به ایران و اگر نشد در جهت حفظ موضع خودمان در «منطقه منافع».

به طوری که ملاحظه می شود، حرکت مشروطیت، هنوز متشکل نشده مسائلی را به وجود آورده بود، نه در جهت کمک به نهضت، که جواب همه سؤالات منفی و متضمن دستور عدم دخالت بود. و می بینیم که محور همه مسائل مطالعه راجع به عکس العمل روس نسبت به حرکت ملی و چگونگی مقابله با آن بود.

صورت گفت و شنود وزیر مختار و وزیر امور خارجه انگلیس کاملاً نشان می دهد که این ها به حرکت اجتماعی و سیاسی ایران پی برده بودند اما تصور روشنی از ماهیت و قوت آن نداشتند. هاردینگ تصور مبهمی از حرکت در اعتراض طبقات روحانی داشت و اهمیت عنصر دیگر مخالف، یعنی آزادی خواهان مرفقی را نمی شناخت. در حالی که

اما اشاره کاردار به کمک خواستن ملایان، به دنبال نامه‌ای بود که سید عبدالله بهبهانی در ۱۸ تیر ماه ۱۲۸۵ به او نوشته و استمداد کرده بود. کاردار طبق دستور وزارت امور خارجه انگلیس جواب داد که دولت انگلستان نمی‌تواند به هیچ نهضتی علیه حکومت ایران کمک کند.

بست‌نشینان معتقد بودند که مظفرالدین شاه خود موافق قانون و مجلس است ولی عین‌الدوله و امیر بهادر و دیگر درباریان، شاه مریض و اقلیح را احاطه کرده بودند و نمی‌گذاشتند نامه‌ها و پیغام‌ها از خارج به او برسد و اگر اتفاقاً سروصدایی از جریان وقایع به خواست‌های مردم به گوشش می‌رسید، به او تلقین می‌کردند که: ما اگر امروز مشروطه بدهیم فردا جمهوری می‌خواهند و شاه را از میان برمی‌دارند.

خواست اساسی این جماعت، که به سفارت انگلیس متوسل شده بودند، جز این نبود که کاردار سفارت میان آن‌ها و شاه باشد، به او دل بدهد و از ترس و نگرانی بیرونش بیاورد.

بست‌نشستن در سفارتخانه خارجی برای حفظ جان هم مسأله تازه‌ای نبود. تجار و اصناف و کسبه‌ای که وحشت و غضب عین‌الدوله و خشونت قزاق‌ها بر سرشان سایه انداخته بود، در میان سه سفارتخانه بزرگ آن زمان سفارت انگلیس را انتخاب کردند. زیرا آن موقع به علت لشکرکشی و تجاوز عثمانی به مرزهای ایران و آغاز دشمنی، سفارتخانه آن کشور جای امنی نمی‌توانست باشد و روس‌ها که آن موقع مشغول سرکوبی آزادی‌خواهان داخلی خود بودند، میزبانان مناسبی برای مردم معترض به نظر نمی‌رسیدند، درحالی که انگلستان یکی از اولین کانون‌های دمکراسی بود و به نام و صفت مشروطه‌خواهی شناخته شده بودند. تازه وقتی مردم در سفارت بست نشستند، سفارت نسبت به هدف مشروطه‌خواهی بستیان سیاست عدم

وقایع بعدی نشان داد که تنظیم حرکت ملی تنها به دست ملاحا نبود بلکه نهضت مشروطه‌خواهی را روشنفکران تنظیم کردند و ملاحا را به طرف آن کشیدند.

به این ترتیب جهت کلی سیاست انگلستان نسبت به نهضت مشروطه‌خواهی مشخص شد و در مرحله بعد که حرکت ملی شروع شد، همان سیاست به کار بسته شد.

در تیر ماه ۱۲۸۵، قبل از این که مردم به سفارتخانه انگلیس رو بیاورند، کاردار سفارت، «گران داف»، از وزارت خارجه انگلیس، تلگرافی، راجع به دو مسأله کسب تکلیف کرد:

۱- آیا ممکن است درباره عزل عین‌الدوله که در حکومتش امید بهبودی نمی‌رود، با روس کنار بیاییم؟

۲- آیا تصویب می‌کنید، به ملایان که کمک خواسته‌اند، اعلام کنیم که سفارت به هیچ وجه نمی‌تواند جنبشی علیه دولت را پشتیبانی کند؟

که می‌بینیم سؤال دوم دقیقاً در جهت همان سیاست قبلی است. جواب وزیر امور خارجه، سر ادوارد گری، به سؤال اول منفی بود: دشواری‌هایی پیش می‌آورد که نه روس و نه ما طالب آن‌ها نیستیم.

پاسخ سؤال دوم مثبت بود. پیشنهاد کاردار را تصویب کرد: اعلام کنید.

در ضمن این تلگراف کاردار انگلیس، اشاره‌ای هم به احتمال بست‌نشستن علما در سفارتخانه شده بود. وزیر خارجه ابتدا موضوع را به سکوت برگزار کرد و بعد تأیید کرد. در نتیجه وقتی مردم به سفارت پناه بردند به آن‌ها راه دادند و وزارت خارجه هم آن را به مأخذ عرف و عادت جاری تصویب کرد.

پشتیبانی بالفعل انگلیس از حرکت مشروطه‌خواهی بیش از این نبود.

مداخله پیش گرفت. به کاردار دستور رسیده بود که بین بستیان و دولت راجع به هدف سیاسی آنها مطلقاً دخالتی نکند، دستورات وزیر امور خارجه به کاردار روشن بود:

«دولت انگلیس نمی تواند در نهضت سیاسی اصلاح طلبی ایران وارد بشود و مسئولیتی به عهده بگیرد حتی بین بستیان و دولت نمی توانیم حسن توسط کنیم، این که با پناهندگی موافقت شد بر حسب عرف و عادت جاری بوده است و حالا که بر اثر این اقدام بستیان صدراعظم تغییر کرده آنها را متقاعد کنید که از سفارتخانه بیرون بروند.»

#### برخورد ترقی خواهان و ملایان

تعارض ترقی خواهان و ملایان، که از نخستین مرحله حرکت مشروطه خواهی شروع شده ولی زیر پرده مانده بود، از هنگام تشکیل مجلس موقتی، که برای نوشتن نظامنامه انتخابات تشکیل شده بود، آشکار گشت و پس از آن نیز استمرار یافت. در جلسه افتتاحیه مجلس موقتی ۲۶ مرداد ۱۲۸۵، پس از پایان خطابه صدراعظم، مشیرالدوله، چون به علت ازدحام تماشاچی، همه حاضران خطابه را درست نشنیده بودند، سلطان المتکلمین، واعظ معروف، متن آن را دوباره خواند. سپس خواست خطابه علما را بخواند. صدراعظم ابتدا اجازه نداد ولی بعد از اصرار آقایان، قلم به دست گرفت و مطالبی از آن را که رجزخوانی و تکیه زیاده از حد بر نقش علما در حصول موفقیت بود، خط زد و بقیه را اجازه داد بخوانند.

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی می نویسد که در این جلسه، حاضران، به تقلید آزادی خواهان و تجار اروپا دیده، چند بار کف زدند

و روحانیون از این عمل - که تا آن موقع رسم نبود - سخت ناراحت شدند. در پایان جلسه نیز مردم مدتی کف زدند و فریاد زنده باد ملت، زنده باد شاهنشاه ایران کشیدند.

هیأتی که از طرف این مجلس برای تدوین نظامنامه انتخابات تعیین شد، منحصرأ از روشنفکران و تربیت یافتگان جدید مرکب بود و روحانیون در آن نقشی نداشتند.

اعضاء این هیأت عبارت بودند از:

مرتضی قلی صنیع الدوله، محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری)، مشیرالملک (حسن پیرنیا)، مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) و حاجی منبر السلطنه (مهدیقلی هدایت).

این افراد همگی از تحصیل کردگان آلمان و فرانسه بودند. ضمناً محمدخان صدیق حضرت معلم مدرسه علوم سیاسی با آنان همکاری داشت.

تدوین طرح نظامنامه انتخابات تا ۱۰ شهریور ماه به طول انجامید. پس از پایان کار، نسخه های متعدد از آن نوشته شد که به نظر عموم برسد. این طرح در چند جلسه عمومی مرکب از رجال و اعیان و تجار و کسبه و نمایندگان دولت و با حضور افراد عامه شهر خوانده شد و هر کس حق سخن گفتن داشت.

علما نظر بر این داشتند که به وسیله نظامنامه انتخابات تا حد امکان جلو ورود عنصر ترقی خواه را به مجلس بگیرند. در مقابل آزادی خواهان می خواستند قدرت ملایان را مهار کنند. وقتی طرح نظامنامه در مجلس موقتی خوانده شد، سید عبدالله بهبهانی به آن اعتراض کرد و اختلاف اصولی آشکار شد ولی رجال متجدد و تجار و افراد آزادیخواه جبهه واحدی ساختند و از طرح نظامنامه که به اصطلاح

۱۹ نظامنامه، به محض انتخابات نمایندگان تهران مجلس شورای ملی تشکیل می‌شد و تأخیر ورود نمایندگان ولایات سبب تعطیل مجلس نمی‌گردید و این تدبیری هوشمندانه بود زیرا به طوری که بعد خواهیم دید، انتخابات نمایندگان سایر شهرها با اشکالاتی روبه‌رو شد و تا انفصال مجلس اول انتخابات این دوره کامل نشد و از آن‌جا که به موجب نظامنامه، رأی‌دهندگان مجبور نبودند حتماً از صنف و طبقه خودشان انتخاب کنند، برخی از اصناف افرادی را از میان روشنفکران و ترقی‌خواهان به نمایندگی خود برگزیدند و یک اقلیت از تحصیل‌کردگان و تربیت‌یافتگان جدید توانستند وظیفه رهبری و هدایت نمایندگان را عهده‌دار شوند.

تا روز ۱۱ مهر ماه، ۵۴ نفر از نمایندگان پایتخت انتخاب شدند. علما خواستند روز پانزدهم شعبان که عید مولود حضرت حجت است، به عنوان افتتاح مجلس ملی تعیین شود. اما آزادی‌خواهان متجدد استدلال کردند بهتر است این جشن ملی با عید مذهبی تداخل نشود، بلکه عید مشخصی باشد. حتی در این قضیه میان روشنفکران و شریعتمداران تعارض بود. سه روز بعد برای افتتاح مجلس در نظر گرفته شد.

### افتتاح مجلس

روز یکشنبه ۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵ اولین مجلس شورای ملی ایران با نطق مظفرالدین شاه افتتاح شد.

در این روز به دعوت رسمی صدراعظم، مشیرالدوله، مجلسی در عمارت سلطنتی، در اتاق برلیان کاخ گلستان منعقد شد. دولتیان و سفرای خارجی با لباس رسمی و البته نمایندگان منتخب حضور یافته

پروژه «فرنگی‌مآبان» بود، پشتیبانی کردند. باید گفت که سید لایبایی هم با این گروه همکاری داشت و کوشش بهبهانی در این‌که نظامنامه دیگری با نظر او فراهم شود، بی‌فایده ماند. او دریافت که مخالفت وی در این باره از اعتبارش خواهد کاست. خاصه این‌که مردم به خانه او رفتند و بنای پرخاش و بدگویی از وی را گذاشتند. بهبهانی ناچار کوتاه آمد.

نظامنامه انتخابات در جلسه ۱۱ شهریور ۱۲۸۵ تصویب شد و شاه آن را در تاریخ ۱۷ شهریور توشیح کرد.

### انتخابات مجلس

این نظامنامه انتخابات طبقاتی بود. مردم به شش طبقه: شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلبه‌ها، اعیان، بازرگانان، زمین‌داران و کشاورزان و اصناف تقسیم شده بودند که هر طبقه نمایندگان جداگانه‌ای انتخاب کنند. تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی را ۱۵۶ نفر در نظر گرفته بود که از این رقم ۶۰ وکیل به پایتخت اختصاص داشت و باقیمانده میان ایالات و ولایات تقسیم گردیده بود. در ضمن مجلس اختیار قانونی داشت که در صورت ضرورت بر رقم کل تا ۲۰۰ نفر بیفزاید.

برای تهران، نمایندگان به این ترتیب تقسیم شده بودند: شاهزادگان و قاجاریان ۴ نفر، علما و طلبه‌ها ۴ نفر، بازرگانان ۱۰ نفر، زمین‌داران و کشاورزان ۱۰ نفر، اصناف ۳۲ نفر.

به این ترتیب بیشتر نمایندگان تهران از جبهه واحد روشنفکران و بازاریان و اصناف بودند و علما و طلبه‌ها جمعاً بیش از ۴ نماینده نداشتند.

یکی از نکات مهم و مؤثر در پیشرفت کار این بود که به موجب ماده

ورای ایام گذشته باشد. این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم. تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری که دلخواه من است مستحکم شود، و امیدوارم انشاءالله تعالی به این آرزو نایل شوم... باز لازم است خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شما را انتخاب کرده‌اند...»

پس از پایان نطق شاه موزیک نواخته شد و از میدان توپخانه یکصد و ده تیر توپ شلیک گردید. آن شب در تهران و شهرهای دیگر به نام گشایش پارلمان ایران، چراغانی کردند و عامه مردم از این واقعه مهم مطلع شدند.

### قانون اساسی

روز بعد اولین جلسه مجلس تشکیل شد و صنایع الدوله را به ریاست انتخاب کردند. دو سه جلسه اولیه مجلس در همان مدرسه نظام منعقد گردید ولی طی نامه‌ای از شاه درخواست محلی برای مجلس شد. به دستور شاه کاخ بهارستان را که میرزا حسین خان سپهسالار کنار مسجد و مدرسه خود ساخته بود، به مجلس دادند.

نظامنامه داخلی مجلس نیز به وسیله همان هیأتی که طرح نظامنامه انتخابات را نوشته بود تهیه شد.

همین که مجلس ملی به کار پرداخت، از دولت مطالبه قانون اساسی را کرد. دستخط مظفرالدین شاه در جلسه ۸ آبان به مجلس رسید که اعلام کرده بود: «کتابچه قانون اساسی را همین دو روزه ملاحظه و عودت» خواهد داد. قرار بود طرح قانون اساسی به مجلس فرستاده

بودند. جمعی از علما و تجار و اعیان هم حاضر بودند. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، که خود در آن مجلس حضور داشته است، ورود شاه را به مجلس، این طور توصیف می‌کند:

«شاه ورود می‌کند. مانند مرده متحرک او را به زحمت می‌آورند روی صندلی سلام می‌نشانند و این آخر کرسی نشینی اوست. بعد از به جا آوردن مراسم و موزیک سلام که با حضور علما زده می‌شود و خطبه و غیره، شاه با صدای بسیار ضعیف، که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته‌اند می‌شنویم می‌گوید: ده سال است آرزوی این روز را داشتم، الحمدالله که به مقصود خود رسیدم. علما دعا می‌کنند. شاه پاکتی را که به دست صدراعظم است، بار عثه شدید به دست گرفته و به دست نظام‌الملک که مخاطب سلام است و پیش رو ایستاده می‌دهد و می‌گوید این نطق ما است بخوان. نظام‌الملک ورقه را از پاکت درآورده صورت نطق شاه را می‌خواند.»

کسروی نطق شاه را به عنوان این که «دراز است» نقل نمی‌کند ولی ما بی‌مناسبت نمی‌دانیم که قسمتی از آن را که مستحق ثبت در تاریخ مشروطیت ایران است از «تاریخ بیداری ایرانیان» بیاوریم:

«... خردمند دانا آن کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی‌المثل در عهد کیخسرو آیین جهان‌داری و وضع اداره امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزى بوده که آن عهد و زمان اقتضا می‌نموده. ولی آن اصول و قواعد ملک‌داری به کار امروزه ما نمی‌خورد. چه هر عصری اقتضایی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان‌که نمی‌توان مثلاً امروز لباس‌های قدیم و کلاه‌های یک ذرعی را دیگر باره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشکر متداول نمود. کذلک اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت‌داری هم باید امروز،

شود تا پس از تصویب مجلس مجدداً برای توشیح شاه ارسال گردد. ولی مدت‌ها گذشت و خبری نشد.

لازم به توضیح است که دولت نوشتن طرح قانون اساسی را بر عهده برادران پیرنیا و مؤیدالسلطنه گذاشته بود، که در همکاری‌شان با ملیون تردیدی نبود. اما وقتی طرح تمام شد، انجمنی در دربار مأموریت یافت که آن را مطالعه کند. این انجمن دو ایراد اصلی گرفت: یکی نسبت به اختیار مطلق مجلس ملی در انشای قوانین و دیگر راجع به مصون بودن نخستین دوره مجلس از انحلال، در ضمن به تأسیس مجلس سنا اصرار ورزیدند. ولیعهد محمدعلی میرزا هم که بر اثر شدت بیماری شاه به پایتخت آمده بود - ۲۵ آذرماه - شریک آن ایرادها شد. اما، به ملاحظاتی، به مخالفت آشکار با قانون اساسی برنیامد.

روز ۱۹ آذر لوحه سر در مجلس را که به عنوان «دارالشورای ملی ایران» و «عدل مظفر» بود، طی مراسم باشکوهی نصب نمودند.

مجلس که آگاه بود چرا دولت در فرستادن قانون اساسی امروز و فردا می‌کند، به اعتراض برخاست. هیأتی از نمایندگان تعیین شد که با دولت در این باب مذاکره کند. عاقبت طرح قانون اساسی به مجلس رسید و از ۴ دیماه، مورد بحث و انتقاد نمایندگان قرار گرفت. مخصوصاً حک و اصلاحاتی که در طرح اصلی شده بود مورد توجه بود. طرح اصلی ناظر بود بر مختار بودن مجلس در انشای قوانین و به عبارت دیگر مجلس ملی تنها مقام قانونگذار به شمار می‌رفت ولی طرح اصلاح شده تصویب مجلس سنا را هم متساویاً لازم می‌شناخت. در پایان بحث و جدال پرسر و صدا و پرشوری، تصمیم گرفته شد کمیونی مرکب از چند نماینده مجلس و نمایندگان تام‌الاختیار دولت رفع اختلاف کنند و رأی‌شان قاطع باشد.

این کمیسیون تشکیل شد و بعد از مباحثات طولانی ده ماده طرح قانون اساسی را حک و اصلاح کردند.

مهم‌ترین اصلاح در مورد قوانین مالی و بودجه بود که مجلس شورای ملی نظرش را قبولانند که این قوانین همیشه باید به تصویب مجلس شوری برسد و بعد به سنا فرستاده شود و اگر سنا در این مقام چیزی اظهار دارد مجلس ملی در قبول و رد آن مختار است. اما در مورد مجلس سنا، چون به اصرار محمدعلی میرزا ولیعهد تشکیل سنا پیش‌بینی شده بود، مجلس با آن مخالفتی نکرد ولی معتقد بود که از جمع شصت نفری نمایندگان سنا دو سومش را مردم انتخاب کنند و بقیه را دولت بگمارد. دولت اصل نصف نصف را می‌خواست که عاقبت مجلس پذیرفت. در مورد حق انحلال مجلس، نمایندگان اصرار داشتند که دوره اول مجلس مستثنی باشد. دولت قبول داشت ولی می‌خواست در دستخط جداگانه‌ای باشد نه در متن قانون اساسی. ظاهراً مجلس مجبور شد نظر دولت را بپذیرد.

تغییر مهم دیگر مربوط به سوگند نمایندگان بود که به موجب طرح دولت نمایندگان مجلس سوگند یاد می‌کنند که «نسبت به متبوع معظم خود اعلیحضرت شاهنشاهی راستگو و صادق باشیم و نسبت به اساس سلطنت خیانت نکنیم.»

این عبارت چنین اصلاح گردید:

«ما وکلای ملت سوگند یاد می‌کنیم، مادامی که دولت علیه پادشاه متبوع ما با مقتضیات این نظامنامه همراهی و مساعدت داشته و از اساس مجلس ما تقویت فرمایند، ما نیز نسبت به سلطنت اعلیحضرت خیانت ننموده و نسبت به متبوع معظم خود صادق و راستگو باشیم.»  
یعنی در واقع تعهد اخلاقی مطلق مبدل شد به سوگند مشروط که



باز امای بدکمانی مجلس بود نسبت به پادشاه بعدی، محمدعلی شاه. بیماری شدید شاه عامل مؤثری بود که مجلس در مطالعه طرح قانون اساسی شیوه سازش و اصلاح و مدارا را پیش گیرد. نگرانی این بود که مبادا با مرگ زودرس شاه کار قانون اساسی بی سرانجام بماند. قانون اساسی در ۸ دیماه ۱۲۸۵ (چهاردهم ذیقعدة ۱۳۲۴) به امضای شاه و ولیعهد رسید.

دو روز بعد صدراعظم، مشیرالدوله، در میان فریادهای شادی مردم، با قانون اساسی به مجلس آمد و مجلس به احترام قانون اساسی بپاخواست.

مظفرالدین شاه، ده روز بعد، ۱۸ دیماه، درگذشت. درباره تجلیل مردم از این پادشاه بسیار نوشته‌اند. ما کوتاه‌ترین روایت را از حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی نقل می‌کنیم:

«از طرف ملت در تمام مملکت سوگواری پرحرارتی در مرگ او به جای آورده می‌شود که نظیرش کمتر دیده شده است.»  
محمدعلی شاه روز ۲۸ دیماه ۱۲۸۵ تاجگذاری کرد.

### کج‌تابی محمدعلی شاه با مشروطیت

کج‌تابی علنی محمدعلی شاه با مجلس از همین روز آغاز شد. در مراسم تاجگذاری که وزیران و اعیان و سفیران خارجی حضور داشتند، به نام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را دعوت نکرده بودند. صنیع‌الدوله و سعدالدوله هم که حضور داشتند، به نام اعیان دعوت شده بودند.

این نکته از چشم مجلسیان پنهان نماند و دانستند که محمدعلی شاه هیچ سر سازگاری با مجلس را ندارد.

یکی از اولین برخوردهای قوه مقننه و قوه مجریه، به مناسبت موضوع بانک ملی و تنظیم بودجه دولت پیش آمد. مجلس می‌خواست دولت درباره بودجه توضیح بدهد ولی وزیران به مجلس نمی‌آمدند و خود را پاسخگوی مجلس نمی‌شناختند. در قانون اساسی هم چیزی در این باره ذکر نشده بود. عاقبت، پس از بحث و جدال بسیار، مجلس نامه‌ای به صدراعظم نوشت که وزیران را به مجلس معرفی کند. در نتیجه روز ۱۰ بهمن ماه، هشت وزیر به مجلس آمدند. ولی وزیران پاسخ‌دهی در برابر مجلس را به گردن نگرفتند و نبودن قانون را بهانه آوردند و از طرفی دولت نمی‌خواست به محدودیت تعداد وزیران مسئول گردن بگذارد.

پیدا بود که محمدعلی شاه قصد داشت آن‌چه پدرش داده بود پس بگیرد. می‌گفت مجلس برای وضع قوانین است دیگر چه کار به کار دولت دارد.

وقتی خبر این مخالفت‌های دربار با مجلس به تبریز رسید، از روز ۱۴ بهمن در آن شهر مردم دست به اعتصاب زدند و سیل تلگراف‌های اعتراض به طرف پایتخت سرازیر شد. نمایندگان مجلس با صدراعظم به گفت‌وگو نشستند ولی نتیجه‌ای حاصل نشد و صدراعظم گفت: «دولت به شما مشروطه نداده، مجلسی که دارید برای وضع قوانین است» در این ایام مردم تهران هم به حرکت درآمده بودند و در اطراف مجلس شورای ملی اجتماع می‌کردند. قاصدی (حاجی مخبرالسلطنه) بعد از چند بار رفت و آمد بین دربار و مجلس، عاقبت از طرف محمدعلی شاه پیغام آورد:

«حالا که شما اصرار در لفظ مشروطه دارید شاه می‌فرماید من با مشروطه موافقم که البته امور باید بر طبق شرع انور باشد و جامع‌تر از

کلمه مشروطه است.»

تقی زاده، نماینده آذربایجان در مجلس اول، خاطرات خود را از عکس العمل نمایندگان مجلس درباره این پیشنهاد شاه، چنین نقل می کند:

«فوراً بر اثر این زرنگی نبض جمعی از مقاومت کنندگان ساقط شد و مخصوصاً علما فوراً رضا دادند و گفتند «تم الخلاف» و این بهترین راه حل است و کسی را از مشروطه طلبان متجدد مجلس جرأت مقاومت با علما در این باب نبود، لیکن یک مرتبه مشهدی باقر مرحوم فریاد سختی کشید و به این مضمون حرف زد و گفت: آقایان قربان جد شما بروم، ما اصناف و یخه چرکین ها و مردم عوام این اصطلاحات غلیظ عربی را نمی فهمیم. ما این چیزی را که به زحمت و خون دل و این همه مجاهدت گرفته ایم اسمش مشروطه است و ما با این لفظ پردازی، مشروطه خودمان را از دست نمی دهیم. وکلای اصناف هم با او همراهی کردند و علما که ملاحظه کلی از اصناف و عوام داشتند و نمی توانستند آن ها را که هسته امت و اصحاب بودند برنجانند، موافقت کردند و لفظ مشروطه و در واقع روح و معنی آن نیز مستقر شد.»

این اولین برخورد سخت مجلس با دربار، در نتیجه پافشاری مجلس و حمایت عامه مردم، به نفع مجلس پایان یافت. روز ۲۲ بهمن شاه دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد که در آن مدعی شد که امضای قانون اساسی را، خود او از پدرش گرفته است. در این نامه آمده است:

«... و این بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور، انارالله برهانه شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد،

دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می آید...»

بعد از این ماجرا بود که اندیشه تکمیل نواقص قانون اساسی به وسیله نوشتن یک متمم، جداً مورد توجه و اقدام مجلس ملی قرار گرفت.

## نبرد قانون اساسی

صدور دستخط محمدعلی شاه، در ۲۲ بهمن ۱۲۸۵، که ضمن آن صریحاً اعلام داشته بود از روز صدور فرمان مشروطه «ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون» به شمار می آید، پیروزی بزرگی برای مشروطه بود و فکر تکمیل قانون اساسی به وسیله یک متمم، که در ارتباط با قضیه مسئولیت پارلمانی دستگاه اجرایی به میان آمده بود، به طور جدی پی گرفته شد.

موضوع در جلسه روز بعد مجلس عنوان شد. سعدالدوله پیشنهاد کرد که مجلس هیأتی را برای نوشتن متمم قانون اساسی تعیین نماید که آن را بنویسند و بیاورند در مجلس مذاکره و تصحیح شود. عاقبت به تصویب مجلس یک کمیسیون به ریاست سعدالدوله و مرکب از افراد زیر به تدوین متمم قانون اساسی مأمور شد:

حاجی امین الضرب، سید نصرالله تقوی، تقی زاده، مستشارالدوله، محقق الدوله و صدیق حضرت.

کمیسیون متمم قانون اساسی نماینده افکار مترقی بود. گذشته از سعدالدوله - صدیق حضرت و محقق الدوله معلمین مدرسه علوم

سیاسی - که در اصول حقوق اساسی خبرگی داشتند، سایر اعضای کمیسیون نیز به تفاوت با اصول سیاست مشروطیت آشنا بودند.

نظر کمیسیون، تنظیم قانون اساسی مشروطیت کامل پارلمانی بود. این که قانون اساسی بلژیک مورد ملاحظه خاص قرار گرفت، به تصادف نبود. سایر ممالکی هم که پیش از این و پس از آن به تدوین قانون اساسی مشروطیت برآمدند - معمولاً قانون اساسی بلژیک را به عنوان سرمشق جمع و جور متعادل خوبی به کار برده اند. تردید نیست که اعلامیه حقوق بشر و قوانین فرانسه نیز مورد توجه بوده است.

وسایل کار نیز مهیا بود زیرا قبل از تشکیل کمیسیون تدوین قانون اساسی، کمیسیون دیگری برای ترجمه قوانین مملکتی برپا شده بود که مجموعه قوانین کشورهای مختلف را در دسترس داشت و پانزده مترجم به ترجمه قوانین پرداخته بودند؛ در نتیجه کمیسیون متمم قانون اساسی هم از نظر مایه فکری و خبرگی اعضایش و هم از جهت فراهم بودن ابزار کار و دسترسی به قوانین مختلف، روی هم رفته مجهز بوده است.

کار کمیسیون متمم قانون اساسی از ۲۵ بهمن ۱۲۸۵ تا اواخر فروردین ۱۲۸۶ به طول انجامید ولی بحث و گفت و گو درباره طرح متمم نزدیک شش ماه ادامه یافت و تنها در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۲۸۶ بود که به توشیح محمدعلی شاه رسید.

لازم به یادآوری است که در قلمرو حقوق اساسی مجلس اول حقوق ذاتی خود را به عنوان یک مجلس ملی اجرا کرد و از طرفی با اصلاح و تصویب قانون اساسی و نوشتن متمم آن، اختیارات یک مجلس مؤسسان را در تنظیم اصول مشروطیت به عهده داشت.

این مجلس یکی از برجسته ترین و خدمتگزارترین مجالس مقننه

ایران بوده است و خدمات ارجدار آن حقاً باید در تاریخ معاصر ایران ثبت شود.

### جلوه گاه سیاست ملی

این مجلس جلوه گاه سیاست ملی بود. از بارزترین جلوه های این ناسیونالیسم و جبهه نظر ضد استعمار غربی است. رأی عام مجلس در رد کردن قرض خارجی - تأکید مجلس به رهنایدن مملکت از زیر بار قرض های پیشین - رسیدگی به کار امتیازنامه های سابق - منع امتیازنامه های خارجی - منع فروش امتیازنامه های داخلی به بیگانگان و حمله مجلس به قزاقخانه - جهت عمومی سیاست مجلس را در مقاومت با استعمار خارجی می نمایاند، مقاومتی که از هشیاری نسبت به حاکمیت ملی نشأت می گرفت. تمام تأکید و پافشاری مجلس به اصلاح اقتصادی و مالی از جهتی معطوف به پیکار بانفوذ اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس بود، و از جهتی دیگر شرط قوام حکومت ملی شناخته گردیده بود.

اما از آن جا که نظر ما مروری بر فعالیت مجلس اول به عنوان قوه مؤسس است، از این اقدامات پراچ - که خود درخور بررسی مفصل جداگانه ای است - با اشاره ای فهرست وار می گذریم.

مجلس در بحرانی ترین اوضاع اقتصادی و مالی به وجود آمد. دولت بارگران قرض خارجی و داخلی را به گردن داشت: سه میلیون لیره به روس و هشتصد هزار لیره به انگلیس مقروض بود. نزدیک به یک میلیون لیره به بازرگانان و توانگران داخلی قرض داشت. خزانه سود وام روس را به هر شکلی بود می پرداخت. اما اقساط قرض انگلیس پس افتاده بود و از طرفی دولت برای پرداخت هزینه های

روزمره سخت در زحمت بود.

یکی از اولین جلوه‌های ملی‌گرایی مجلس اول، مخالفت با قرض مشترک روس و انگلیس بود، یک ماه بعد از شروع به کار مجلس - روز ۱۸ آبان ۱۲۸۵ - دولت لایحه وام مشترک را به مجلس برد. دو دولت پیشنهاد کرده بودند که «بالاشتراک» مبلغ ۲۰ کرور (۱۰ میلیون) تومان با ربح صدی هفت به ایران وام بدهند. که گمرک شمال به گرو روس می‌رفت و پستخانه و تلگرافخانه به گرو انگلیس که اگر آن گروگان کافی نبود گمرک خلیج فارس هم ضمیمه گرو انگلیس می‌شد.

این پیشنهاد روح مقاومت ملی را برانگیخت. مجلس که آن موقع تقریباً فقط از نمایندگان تهران تشکیل می‌شد، به اتفاق آراء طرح قرارداد وام خارجی را رد کرد - بازرگانان چند رقم وجه به دولت پرداختند که لنگی در کار پیش نیاید و هیأت تجار لایحه تأسیس بانک ملی را به مجلس دادند و اعلان «بانک ملی ایران» منتشر شد. قانون امتیازنامه بانک ملی کمی بعد به اتفاق آراء تصویب شد و عامه مردم به خرید سهام بانک رو آوردند. مجلس در برابر امتیازهای خارجی نیز سخت حساس بود و اگر دستش می‌رسید همه آن امتیازنامه‌ها را برهم می‌زد. اما توانایی چنین کاری را نداشت. همین اندازه توانست که صدای اعتراض خود را بلند کند و به مطالعه و انتقاد مواد امتیازنامه‌ها، از جمله امتیاز نفت داری و امتیاز بانک شاهنشاهی و امتیازنامه شیلات برآمد و تصمیم گرفت که دادن یا انتقال هیچ امتیازی بعد از تاریخ صدور فرمان مشروطیت، بدون تصویب مجلس مجاز نیست.

### ملیون در حلقه محاصره دشمنان

تنظیم بودجه و تدابیر مالی و کوتاه کردن دست افراد متجاوز می‌مثل کامران میرزا نایب‌السلطنه و ظل‌السلطان از دستگاه حکومت، مخالفت با قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، و اقدامات ارجدار دیگری را در صفحات تاریخ مجلس اول می‌توان نوشت. ولی همان‌طور که متذکر شدیم ما فعالیت‌های مجلس اول را به عنوان قوه مؤسس و مبارزاتش را برای قبولاندن متمم قانون اساسی و مستحکم کردن پایه‌های حاکمیت ملی، پی می‌گیریم.

تا امروز، هستند کسانی که بعضی از مواد متمم قانون اساسی مثل اصل دوم را که مربوط به نظارت روحانیون بر وضع قوانین است، بر رهبران فکری مجلس اول خرده می‌گیرند. به این مناسبت قبل از بررسی فراز و نشیب این مبارزه شایسته آنان با مخالفین، ببینیم جو حاکم چه بوده است و اینان در چه شرایطی موفق شدند کار متمم قانون اساسی را به سامان برسانند.

ترقی خواهانی که در مجلس به تدوین متمم قانون اساسی کمر همت بسته بودند، در این موقع در حلقه تنگ محاصره دشمنانی قرار داشتند که به خاطر حفظ امتیازات خود با تمام امکانات در امحاء مشروطیت می‌کوشیدند. اهم این دشمنان عبارت بودند از: جبهه متحد دو قدرت استعماری، شاه و اطرافیان، روحانیون.

### ۱- جبهه متحد دو قدرت استعماری

همان‌طور که دیدیم در آغاز حرکت مشروطه خواهی، سران نهضت ملی، در جو هراس از تعرض نظامی دولت روس به قدرت مقابل و رقیب آن، یعنی انگلیس روی آوردند و آن عامل را، در حد خود، در

تنظیم حرکت عمومی منظور داشتند ولی هیچ‌گاه به سیاست انگلیس، که به ملاحظه رقابت با حریف، با مشروطیت مخالفت و ضدیتی نکرد، اعتماد زیادی نداشتند و نسبت به سازشکاری میان دو رقیب سخت حساس و نگران آن بودند.

در آغاز حکومت ملی این سازش بین دو قدرت عملی شد. مذاکرات مربوط به قرارداد بین دو دولت روس و انگلیس، برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ، که از مدت‌ها پیش شروع شده بود در تاریخ ۸ شهریور ۱۲۸۶ (۳۱ اوت ۱۹۰۷) به امضاء قرارداد منجر شد و یک‌باره دو رقیب در برابر مجلس ملی ایران در جبهه متحدی قرار گرفتند. یکی از اولین برخوردهای جبهه متحد استعمار با مجلس ملی رد لایحه قرض مشترک دو دولت به ایران بود که انگلیس را هم به همان درجه روس، به خصومت با مشروطیت و مجلس و همداستانی و همراهی با رقیب دیرین برانگیخت.

## ۲- شاه و اطرافیان

محمدعلی شاه به شدت با مشروطیت و مجلس ملی مخالف بود و درباریان که اکثریت آن‌ها با حکومت ملی مخالف بودند با تمام قوا شاه را بر ضد مجلس تشویق و تحریک می‌کردند. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی این مخالفان را در سه رده یا طایفه جای می‌دهد: یکی رجال دربار ناصری مخالف با حکومت ملی که کامران میرزا نایب‌السلطنه، عمو و پدرزن شاه، در رأس آن‌ها قرار دارد و دیگرانی چون مشیرالسلطنه، مجدالدوله، اقبال‌الدوله و امثال آن‌ها که پشت سر کامران میرزا هستند. طایفه دوم رجال درباری مظفرالدین شاه از قبیل عین‌الدوله و امیربهداد جنگ و امثال آن‌ها که در زمان مظفرالدین شاه

مخالف سرسخت مشروطه بوده‌اند و تغییر عقیده نداده‌اند. طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمدعلی شاه که در عالم چاکری با آن‌چه ولی نعمت‌شان مخالف است، مخالفند.

## ۳- روحانیون و روحانی نمایان

در آغاز حرکت مشروطه‌خواهی روحانیون و روحانی نمایان در دو جبهه قرار گرفته بودند: ملایان مشروطه‌خواه و روحانیون شریعت پناه. گروه شریعت‌پناهان نیز ظاهراً دو جناح داشت. یکی طرفداران مجلس شورای ملی اسلامی، مجلسی که مدارش بر احکام شریعت باشد. دوم جناح متشرعان راست افراطی که اساس مجلس و قانون موضوعه و هر چه اندک مغایرتی با قواعد دینی داشته باشد، مردود می‌شناخت. این دو جناح ظاهراً متمایز، در معنی به هم پیوسته بودند و جهت فعالیت‌شان به یک نقطه می‌انجامید که نفی مطلق سیاست مشروطگی و تأیید مطلقیت سیاسی بود.

اما مسأله این جاست که حتی ملایان مشروطه‌خواه مثل سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و آن دسته از روحانیون نجف مثل شیخ عبدالله مازندرانی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی که به حمایت از مشروطه برخاسته بودند - به قول کسروی - «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میان مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند» نتیجه این که وقتی طرح متمم قانون اساسی آماده شد خود را در برابر هیولایی غیرمنتظره یافتند. علاوه بر شریعت‌پناهان، که از آغاز سیاست مشروطگی را نفی می‌کردند، ملایان مشروطه‌خواه نیز - شاید بتوان سید محمد طباطبایی را تا حدی

مستثنی کرد - رودرروی مشروطیت و مجلس قرار گرفتند. گروهی مثل شیخ فضل الله نوری علناً علم مخالفت برافراشتند و بعضی مثل سید عبدالله بهبهانی در صفت مشروطه خواهان ماندند ولی به مقاومت در برابر اصول متمم قانون اساسی ایستادند.

### کشمکش‌ها در اطراف متمم قانون اساسی

داستان تصویب متمم قانون اساسی حکایت حدود شش ماه مجادله و مبارزه ترقی خواهان مجلس با جبهه متحد استعمار - شاه و روحانیون است که تنها با حمایت مردم موفق شدند، در حد امکان حاکمیت ملی را بر کرسی بنشانند.

قبل از بررسی این موارد اختلاف و کشمکش نگاهی به وضع دولت می‌اندازیم. از همان آغاز کار کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی، مخالفین حکومت ملی به برانداختن دولت مشیرالدوله همت گماشته بودند و شاه را به عزل او و انتصاب امین السلطان تشویق می‌کردند. به شاه می‌گفتند مشیرالدوله مسئول جنبش اصلاح طلبی است و صدارتش به ضرر قدرت شاه است. در حالی که اگر امین السلطان از اروپا بیاید و مصدر کار شود بازی مشروطه را برمی‌چیند. شاه امین السلطان را از اروپا احضار کرد. در این میان واقعه‌ای پیش از پیش شاه را به عزل مشیرالدوله ترغیب کرد. اهالی اصفهان بر ضد والی، شاهزاده ظل السلطان، برخاسته و بر دولت سخت گرفته بودند. در اواخر اسفند ماه به حکم مجلس شورای ملی ظل السلطان بعد از سی و شش سال حکومت در اصفهان معزول شد. شاه که مایل به عزل ظل السلطان نبود، پیش از پیش از مشیرالدوله دلتنگ شد و از طرفی ظل السلطان هم با دشمنان مشیرالدوله برای سعایت نزد شاه، همداستان شد.

در اسفند ماه ۱۲۸۵ شاه مشیرالدوله را مجبور به استعفا کرد. در نیمه اردیبهشت ۱۲۸۶ اتابک امین السلطان صدراعظم شد.

صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان دوران تازه‌ای در تاریخ مشروطه پدید آورد. این مرد با روی خوشی که نشان می‌داد و سوگندهایی که یاد می‌کرد، اندیشه‌ای جز برانداختن مشروطه در سر نداشت و اصولاً به همین منظور از طرف محمدعلی شاه به ایران احضار شده بود. جبهه مخالفان مشروطه در وجود او متحد تازه‌ای یافته بود. یکی از نیرنگ‌های اتابک این بود که کسانی را از سران مجلس به کناره گرفتن از آن وادارد و با ایجاد تفرقه مجلس را در انظار بی‌قدر کند، تا موقع مناسبی آن را از اساس برهم بزند.

و این مصادف با وقتی بود که طرح متمم قانون اساسی تدوین شده و برای بحث به مجلس تقدیم شده بود. این طرح عده‌ای از مجلسیان را دچار بهت و وحشت و سرانجام دودستگی کرد، زیرا متضمن اصول کاملاً تازه‌ای بود:

۱- به موجب متمم قانون اساسی افراد کشور، صرف نظر از دین و مذهب و طبقه، متساوی الحقوق هستند. با تصویب این اصل مسلمان همان اندازه حق دارد که غیر مسلمان و به اضافه کلیه امتیازهای اشرافی و روحانی لغو می‌شود.

۲- آزادی‌های عمومی از قبیل آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و جمعیت‌ها و همچنین آزادی‌های فردی رسماً اعلام می‌شود.

۳- به موجب این قانون، قوای حکومت ناشی از ملت شناخته می‌شود و به سه رشته مجزا: قوه قانونگذاری، قوه قضایی و قوه اجرایی تقسیم می‌شود.

۴- با تصویب این قانون، حق قضاوت از روحانیان و حکام

سلب می شود و به قوه قضایی، که یکی از سه رکن دموکراسی است، منتقل می گردد. به موجب این قانون، قضات در کار خود مستقلند، تشکیل دادگاه باید به حکم قانون باشد و دولت حق تغییر قضات را ندارد.

۵- به موجب این قانون، اوامر پادشاه وقتی قابل اجرا است که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد.

۶- طبق معمول همه کشورهای دموکراسی، وزیران در برابر مجلس مسئولند و غیره...

به خصوص روحانیونی که تا آن زمان به پیشرفت مشروطه می کوشیدند، نمی دانستند که حکومت دموکراسی الزاماً حکومتی است که در برابر مذهب بی طرف است، اما پس از آن که دانستند که لازمه مساوات، لغو کلیه امتیازهای روحانی است، ناراضی شدند. جمعی کوشش خود را متوقف کردند، جمعی سست شدند و برخی به مخالفت برخاستند و نخستین تفرقه جدی در میان خواهان و ملایان پدید آمد. خاصه که محمدعلی شاه و اتابک به دامن زدن به آتش تفرقه کمر بستند. این دودستگی به میان نمایندگان مجلس نیز کشیده شد. عده ای سنگ شریعت خواهی به سینه زدند و گفتند که حکومت باید مشروع باشد.

در واقع تمام مسائل و کشمکش هایی که تا تصویب متمم قانون اساسی پیش آمد، مظاهر برخورد سیاست عقلی و شریعت بود. برخوردی که در تدوین اصول متمم قانون اساسی تأثیر گذاشت اما تأثیری از جهت سیاست عملی مداوم نداشت.

ما به این مسائل مورد اختلاف و برخورد عقاید نظری می اندازیم. در جهت نفی مطلقیت، متمم قانون اساسی مفهوم حاکمیت ملی را

چنین اعلام می کند:

«قوای مملکت ناشی از ملت است، طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می نماید» (اصل ۲۶)

این اصل دلالت دارد بر این که اراده مردم منشأ قدرت دولت است.

مؤید اصل مزبور ماده دیگری از قانون اساسی است مبنی بر این که:

«سلطنت و دیعه ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده» (اصل ۳۵)

بر لفظ «موهبت الهی» که بعداً به وسیله محمدعلی شاه به متن افزوده شد، اثر حقوقی و سیاسی مترتب نیست و خلع محمدعلی شاه از سلطنت به استناد همین ماده و به مأخذ این که سلطنت و دیعه ای است که از جانب ملت تفویض به یک شخص شده، همان طور می تواند پس بگیرد، صورت گرفت.

#### موارد عمده اختلاف

اما ایراد شریعت طلبان به متمم قانون اساسی درباره چند نکته بود:

- می گفتند اصل هشتم که همه مردم را در برابر قانون مساوی می شناسد برخلاف دین است و نباید در قانون اساسی گنجانیده شود.
- می گفتند که مقررات اصل نوزدهم مبنی بر تحصیل اجباری برخلاف شریعت است.

- عقیده داشتند که اصل بیستم مبنی بر آزادی مطبوعات درست نیست و مطبوعات باید زیر نظر علما باشد.

- اما مهم ترین ایراد مربوط به اختیار مجلس، به عنوان تنها مرجع قانون گذاری بود. شریعت خواهان می گفتند که قانون اساسی ما قرآن است و در مقابل به آن ها گفته می شد که قرآن اساس دین ماست



ولی قانون اصول دولت و حدود حکومت و حقوق ملت را معین می‌کند.

به هر حال دستگاه روحانی نسبت به تعرض فلسفه حکومت عقلی به قلمرو شریعت سخت هشیار و حساس بود. در حالی که در طرح متمم قانون اساسی که به مجلس عرضه شده بود، هیچ صحبتی از نظارت علما نبود، ملایان بر آن شدند که ماده‌ای مبنی بر نظارت هیأت مجتهدان بر قوانینی که مجلس وضع می‌کند، به قانون اساسی بیفزایند. دو پیشنهاد مورد توجه بود. یکی این که این نظارت از طریق حجج اسلام که در مجلس بودند اعمال گردد. این تازگی نداشت و در واقع وضع موجود را تثبیت می‌کرد. به این معنی که از آغاز تشکیل مجلس سه مجتهد به اصطلاح طراز اول (سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی و شیخ فضل‌الله نوری) که نماینده مجلس هم نبودند، در مجلس حاضر می‌شدند و یک نوع نظارت عملی در کار بود و اختلاف‌ها معمولاً به توافق جویی می‌گذشت. پیشنهاد دوم، که از شیخ فضل‌الله نوری بود، مبنی بر این بود که یک هیأت پنج نفری از علمای طراز اول تعیین شوند که همیشه بیرون از مجلس طرح تمام قوانین را مورد رسیدگی قرار دهند که هرگاه ماده‌ای با احکام شریعت مغایرت داشته باشد رد کنند و سپس طرح را به مجلس بفرستند.

مجلس بر نظارت شرعی سه ایراد مهم اصولی داشت: اول این که نظارت مغایر اختیارات قانونگذاری مجلس ملی است. دوم این که وکلای مجلس سمت وکالت مردم را دارند و مختار نیستند دیگری را به جای خود بگمارند. سوم این که اگر نظارتی لازم باشد باید علمای هیأت نظر به رأی ملی انتخاب شوند.

### نظارت شرعی بر قوانین

شیخ فضل‌الله طرح اصل تازه مبنی بر نظارت مجتهدان بر قوانین مجلس را نوشته بود و به دست ملایان و طلبه‌های شریعت خواه داده بود که در میان مردم برای آن تبلیغ کنند. رونوشت آن را نیز به وسیله تلگراف به علمای نجف مخابره کرده بودند و فتوی می‌خواستند.

قرار بود که روز ۲۸ اردیبهشت ۱۲۸۶ این طرح در مجلس خوانده شود. ولی نمایندگان آزادیخواه مجلس، از جمله نمایندگان آذربایجان و به خصوص تقی زاده، که می‌دانستند اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان، از ترس تکفیر روحانیون از طرفی و وعده و وعیدها و تطمیع‌های امین‌السلطان از طرف دیگر، آن را تصویب خواهند کرد... به عنوان این که باید یک بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس بیاید، جلوگیری کردند.

در این میان در آذربایجان حادثه‌ای اتفاق افتاد که ضدیت شاه و اتابک را با مجلس بیش از پیش علنی کرد. و این قضیه رحیم خان چلیپانلو بود که به روایت حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی چنین است: محمدعلی شاه مقداری تفنگ در آذربایجان داشته که می‌نویسد آن‌ها را به تهران حمل کنند. روزی که تفنگ‌ها را بارگیری می‌کنند، مردم تبریز متوجه شده و از حمل آن‌ها جلوگیری می‌نمایند و می‌گویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ اوست و حاجت به اسلحه ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را شاه نمی‌شناسیم. شاه از این واقعه فوق‌العاده خشمگین می‌شود و به وسیله رحیم خان که رییس ایل و از ملازمین مخصوص او در تهران است، نقشه‌ای می‌کشد که پسر رحیم خان در تبریز اغتشاش کند و به انجمن ایالتی تبریز گوشمالی بدهد. پسر رحیم خان در تبریز بنای تاخت و تاز را می‌گذارد، یکی از

که در تطبیق مواد قوانین با قواعد شرعی رأی بدهند. این ماده الحاقی که در واقع وضع موجود را ابرام کرد. حاصل توافق جویی دو موضوع متقابل بود: طرد مطلق مداخله شرعی در سیاست عقلی مشروطیت از یک سو و «مشروطیت مشروعه» اهل شریعت از سوی دیگر. این یک پیروزی شریعت خواهان بود و تصور می رفت که با پذیرفته شدن این اصل ملایان راضی شده و از دشمنی با مجلس و مشروطه دست برداشته اند. ولی چنین نبود.

### آغاز مبارزه علنی شریعت خواهان

حاجی شیخ فضل الله نوری و همدستان او، که این زمان گروهی بودند و از دربار و دولت پول می گرفتند، از راه خود برنگشتند و در مجالس و مناظر علناً از مشروطه و مجلس بدگویی می کردند. روز ۲۹ خرداد (هشتم جمادی الاول) به عنوان این که روز ۱۳ جمادی الاول سال روز درگذشت دختر پیامبر است و باید یک دهه روزه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی به مسجد جمعه فرستادند که آن جا برافرازند و به نام روزه خوانی به انجام مقاصد خود پردازند. از این طرف مشروطه طلبان چون از نیت واقعی آنها آگاه شدند، چند هزار نفر به مسجد ریختند و جلوگیری کردند.

روز بعد عده کثیری از اعضای انجمن های تهران در مدرسه صدر که مرکز اتحادیه طلاب بود جمع شدند و درباره واقعه روز پیش صحبت کردند. عده ای رفتند و سید طباطبایی و سید بهبهانی را به مدرسه آوردند. تقاضای مردم از دو سید این بود که اجازه دهند جمعیت به خانه حاجی شیخ فضل الله بریزند و او و همدستانش را از شهر بیرون کنند. طباطبایی بالای منبر رفت و گفت که شیخ فضل الله با

اعضای انجمن را با گلوله می کشد و چند نفر دیگر هم کشته می شوند. مردم تبریز به هیجان آمده بازارها را می بندند و در تلگرافخانه متحصن می شوند. خبر به تهران می رسد و کلای آذربایجان برای کشته شدگان سوگواری می کنند بازار تهران بسته می شود و مردم در بهارستان اجتماعی می کنند. متحصنین تبریز تصویب متمم قانون اساسی را مطالبه می کنند. هیجان و آشوب به حدی می رسد که شاه مجبور می شود پسر رحیم خان را در تبریز از ریاست ایل معزول نماید و خود رحیم خان را به جرم این که از تهران به پسرش دستور اغشاش داده است دستگیر و یاغل و زنجیر زندانی کند.

قرائن حاکی است که محمدعلی شاه نقشه ای برای بستن مجلس در آخر اردیبهشت ماه داشته است ولی جنبش تبریز و تهران از طرفی و طغیان شاهزاده سالارالدوله، برادر شاه، به طلب تاج و تخت از طرف دیگر، این نقشه او را برهم زد. به هر حال نمایندگان آذربایجان به تلگرافخانه رفته و خبر زنجیر کردن رحیم خان را به تبریزیان اطلاع دادند و خواستند که مردم بازارها را باز کنند ولی تبریزی ها نپذیرفتند و جواب دادند تا رسیدن قانون اساسی از تحصن تلگرافخانه خارج نخواهند شد.

این پیشامد هر چند به نیروی مجلس افزود ولی ترقی خواهان مجلس به خطری که از جانب جبهه متحد دربار و ملایان مشروعه خواه متوجه مشروطه و متمم قانون اساسی بود، هشیار بودند. در جلسه ۲۴ خرداد ۱۲۸۶ عاقبت متن پیشنهادی شیخ فضل الله با تغییراتی که در آن داده شد به اکثریت آرا به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی پذیرفته شد.

به موجب این اصل توافق شد که از میان مجتهدان و فقیهان مطلع به مقتضیات زمان، مجلس پنج نفر را به سمت عضویت مجلس تعیین کند

من پیمان بسته که دیگر با مشروطه دشمنی نکند و من شخصاً تعهد می‌کنم که اگر دشمنی کرد او را شخصاً از شهر بیرون کنم.

بر اثر این واقعه همان شب حاجی شیخ فضل‌الله و آخوندهای همدستش، چون میدان را به خود تنگ دیدند، از شهر کوچیده به حضرت عبدالعظیم رفتند. در تهران تصور این بود که این‌ها از ترس جان به آن‌جا پناهنده شده‌اند و از آن‌جا به قم یا عراق خواهند رفت ولی به تدریج دسته‌های دیگری از طلبه‌ها و تیولداران و اوباش به آن‌ها پیوستند و تعدادشان به پانصد نفر رسید و به یک کانون آشوب مبدل شد. تا این موقع کشمکش بین مشروطه و استبداد بود ولی از این هنگام کشاکش علنی دیگری به نام مشروطه و مذهب آغاز شد.

شیخ فضل‌الله و همدستانش شروع به تلگراف زدن به عتبات و شهرهای بزرگ ایران کردند و مشروطه‌خواهان را زندق و ملحد و بابی خواندند و حتی اصلی را که خود به متمم قانون اساسی افزوده بودند مردود اعلام کردند. ظاهراً به دستور شاه این تلگراف‌ها مجانی مخابره می‌شد. در مقابل از طرف انجمن‌های طرفدار مشروطه تلگراف‌هایی بر ضد ملایان متحصن به شهرستان‌ها مخابره می‌شد.

لازم به یادآوری است که از ابتدای حرکت مشروطیت در تهران انجمن‌های فراوانی تأسیس شده بود که در واقع یک نیروی متشکل برای مقابله با ملایان شریعت‌خواه بود. در صحن حضرت عبدالعظیم حاجی شیخ فضل‌الله هر شب نماز جماعت می‌خواند و سپس به منبر رفته و به بدگویی از مشروطه و مجلس می‌پرداخت ولی چون این سخنان برد زیادی نداشت تصمیم گرفته شد که اعلامیه‌هایی چاپ و منتشر کنند چون چاپخانه‌های تهران هیچ‌کدام حاضر به چاپ نوشته‌های آن‌ها نشدند. یک چاپخانه سنگی خریدند و در همان‌جا

نصب کردند و از او آخر تیرماه نشریاتی با عنوان «لایحه» بیرون دادند. در این لایحه‌ها هدفشان تخطئه مشروطه و بازگرداندن مردم از آن بود. در همه جا مشروطه‌خواهان را «بابی» و «طبیعی» معرفی می‌کردند.

### اولین جشن سالگرد مشروطیت

در این میان مجلس تصمیم گرفت که روز چهاردهم جمادی‌الثانی را که سالگرد مشروطه بود، به نام روز نخست مشروطه، روز عید اعلام کند و جشن گرفته شود. انجمن‌ها برای تدارک جشن بسیج شدند. از روز دوم مرداد (۱۴ جمادی‌الثانی) جشن و شادی بسیار باشکوهی با حضور سفرای خارجی، وزرا و رجال و قاطبه مردم آغاز شد.

چند سطری از نامه مفصلی که یک آذربایجانی از تهران درباره این جشن به تبریز به حاج آقا مهدی کوزه‌کنانی نوشته است نقل می‌کنیم: «در بهارستان هزار دستگاه چار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از خیابان‌های بهارستان هزار میز گزارد شده در هر اتاقی از اتاق‌های هشتگانه اقلأ هزار چراغ روشن است. در هر چند ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف می‌شود. مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ می‌شود. از پانصد هزار زبان به یک مرتبه صدای زنده‌باد مشروطه بلند می‌شود.

چون حضرات حجج‌الاسلام و فقها نیز حضور داشتند موزیک و آلات طرب ممنوع است در عوض آن نغمه خوش‌الحانی داریم که از همه نغمات روح‌افزاتر است و آن این است که بدون استثنا کف زده فریاد می‌کنند: زنده‌باد مشروطه.»

و بی‌مناسبت نیست چند سطری از «لایحه» آخوندهای متحصن در حضرت عبدالعظیم را که به مناسبت این اولین جشن سالگرد

مشروطیت منتشر کردند بیاوریم:

«... در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمی‌خواهیم و دیگر به رأی العین همه دیدیم و می‌بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لاقید لایالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن، بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند سنگ‌هاست که به سینه می‌زنند و جنگ‌هاست که با خلق خدا می‌کنند و دیگر روزنامه‌ها و شبنامه‌ها پیدا شد. اکثر مشتمل بر سب علما اعلام و طعن در احکام اسلام و این که باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انسب نمود و آن قوانینی که به مقتضای یک‌هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحت مسکرات و اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راه‌های آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزاء مسلمان‌ها در حواله دادن به شمشیر حضرت ابوالفضل و یا به سر پل صراط و این که افکار و گفتار رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله از روی بخار خوراک‌های اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسمار و این که امروز در فرنگستان فیلسوف‌ها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه‌تر و داناتر و بزرگ‌تر و نستجیر بالله حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقواهای ادوات قمار به کار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و

پاشیدن و نگارش این که مردم بی‌تربیت ایران سالی بیست کرور تومان می‌برند و قدری آب می‌آورند که زمزم است و قدری خاک که تربت است و این که اگر این مردم وحشی و بربری نبودند این همه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی‌کشتند و قیمت آن را صرف پل سازی و راه‌پردازی می‌کردند و این که تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده‌دمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر درآمیزند و به یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند... هیچ دیده و شنیده بودید که رؤساء روحانی شما را عنفاً در مجلس در قطار مادام‌های فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علی‌رغم اسلام و اسلامیان است حاضر و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن آتش‌بازی‌ها آن ورود سفراء آن عادیات خارجه آن هورا کشیدن‌ها و آن همه کتیبه‌های زنده‌باد زنده‌باد و (زنده‌باد مساوات) و (برادری و برابری)».

از طرفی مجلس که سرگرم بحث درباره طرح متمم قانون اساسی بود، برای جلوگیری از سمپاشی‌های حاج شیخ فضل‌الله و همدستانش به وزیر علوم فشار آورد که چاپخانه متحصنین را ضبط کند و او افرادی را فرستاد ولی بست‌نشینان مقاومت کردند و چون شاه در نهان از آن‌ها پشتیبانی می‌کرد کاری از پیش نرفت.

از طرف دیگر شیخ فضل‌الله تلاش بسیار کرد که آخوند ملامحمد کاظم خراسانی را در نجف با خود هم‌آواز کنند ولی موفق نشد.

### قتل اتابک و اثرات آن

در این ایام در تهران کابینه اتابک نزد مردم بی‌ارج گردیده و زبان‌ها به بدگویی باز شده بود. بسیاری حتی از مجلس به‌عنوان این که از اتابک هواداری می‌کند، بد می‌گفتند. در آذربایجان نیز جنبشی علیه اتابک

زندگی آنها را از کیسه خود می پرداخت، چاره‌ای ندیدند که به تحصن خود خاتمه دهند و بهانه‌ای - به کمک دو سید - پیدا کردند و به خانه‌های خود برگشتند.

پس از کشته شدن اتابک محمدعلی شاه کابینه‌ای به ریاست مشیرالسلطنه تعیین کرد. مجلس که با انتصاب مشیرالسلطنه موافقت قبلی نکرده بود هیأتی را به‌دربار فرستاد که نظر مجلس را اعلام کند. شاه جواب داد که چند روزی است دولت نداریم و از طرف مجلس، هم اشاره و اظهار نشده است. لذا مجلس به احترام دستخط شاه روز ۲۴ شهریور کابینه تازه را در مجلس پذیرفت.

اما بحث و گفت‌وگو درباره متمم قانون اساسی در مجلس ادامه داشت. از عناصر مهم برخوردارمسلکی در متمم قانون اساسی اصل آزادی مذهب بود. برخی از مدافعان آن هرگونه پیوستگی دین و دولت را مردود می‌شناختند به‌همین جهت معترض بودند که قانون اساسی نمی‌بایستی هیچ مسئولیت رسمی برای دولت به‌عنوان مروج اسلام بشناسد. البته اعتراضی بر دین‌داری نداشتند، اما معتقد بودند که حامی و مروج بودن هر مذهبی مغایر مفهوم «آزادی مذهب» اتباع مملکت است. این مشرب آزادفکری مورد ایراد قرار گرفت.

از پردر دست‌ترین مسائل مورد اختلاف، مساوات حقوق اجتماعی افراد بود. طرح متمم اصلاً مساوات حقوقی را به‌طور کامل برای تمام اتباع ایران، اعم از مسلمان و اقلیت‌های مذهبی می‌شناخت. ولی اصل مساوات حقوقی مطلق با احکام شرعی تعارض داشت. از مجتهدان، سید محمد طباطبایی اصل مساوات همه افراد را از نظر حقوق سیاسی اعلام کرد. عاقبت ماده پیشنهادی کمیسیون حقوق اساسی به این صورت درآمد:

به‌وجود آمده بود و به‌عنوان یک مخالف کارشکن در پیشرفت کار مجلس، برکناری او را مطالبه می‌کردند. اما اتابک در اندیشه کناره‌گیری نبود و برای آرام کردن مجلسیان دستخطی از شاه را مبنی بر احترام به مشروطیت و مجلس در جلسه علنی روز ۸ شهریور ماه ۱۲۸۶ خواند که در آن آمده بود: «... و مخصوصاً می‌نویسم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود.»

پس از پایان این جلسه وقتی اتابک و سید عبدالله بهبهانی از بهارستان خارج می‌شدند، اتابک به‌دست جوانی آذربایجانی به‌نام عباس آقا، با سه گلوله کشته شد. کشته شدن اتابک اثرات قابل ملاحظه‌ای داشت.

اولاً درباریان و مخالفان مشروطه را به وحشت انداخت. ثانیاً آن عده از نمایندگان مجلس را که به ترفندهای اتابک به‌طرف او و به هواخواهی او کشیده شده بودند نگران کرد. توضیح آن‌که اتابک از بدو انتصاب به صدارت به ایجاد دوستگی در میان نمایندگان مجلس کمر بسته بود. یکی از بزرگ‌ترین لطمه‌هایی که به مجلس زده بود در درجه اول وادار کردن میرزا جوادخان سعدالدوله، چهره درخشان مجلس اول، به استعفا از نمایندگی بود. سید عبدالله بهبهانی و بعضی دیگر از سردمداران مجلس را نیز با خود همراه کرده بود.

ثالثاً قتل او موجب شد که صنیع‌الدوله رئیس مجلس که چند بار مورد تهدید به قتل قرار گرفته بود از ریاست مجلس استعفا داد.

اما از نتایج مثبت این ترور سیاسی یکی بیرون آمدن شیخ فضل‌الله و همدستان از تحصن حضرت عبدالعظیم و دیگری انتخاب میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه به ریاست مجلس بود.

شیخ فضل‌الله و سایر بست‌نشینان بعد از کشته شدن اتابک که خرج

«اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود» (اصل هشتم) این ضابطه «در مقابل قانون دولتی» نقصی بر اصالت تساوی کامل افراد وارد نمی ساخت، چه به هر حال حقوق اجتماعی اتباع را همان «قانون دولتی» موضوعه تعیین می کرد. اعلام این اصل توفیقی بود بزرگ در جهت روشنفکری.

### عرفی ساختن نظام قضایی

اگر در قضیه مساوات افراد از نظر حقوق اجتماعی روی هم رفته روش علما در مجلس تا حدودی آزادمنشانه بود، مسأله نظام قضایی مملکت که شامل اصول محاکمات و قوانین جزایی می گردید - با احکام شرعی و با نفع طبقاتی ملایان تصادم مستقیم پیدا می کرد و حل آن سخت دشوار می نمود. در این مرحله حتی آن مجتهدانی که از آغاز از مشروطیت جانبداری کرده بودند مثل ملایان مجلس و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به وحشت افتادند.

طرح پیشنهادی کمیسیون متمم قانون اساسی دلالت می نمود بر عرفی ساختن کامل دستگاه قضایی که استقلالی برای محاکم شرعی باقی نمی گذاشت و این به معنی بسته شدن دکان دیرین و پرمفعت ملایان بود. به این مناسبت در مقابل آن سخت به ایستادگی برخاستند. سید عبدالله بهبهانی می گفت:

«عدلیه کاری ندارد مگر اجرای قوانین و احکام شرعیه از این رو هر قانونی راجع به عدلیه می شود نخست باید به نظر علما برسد و پس از ملاحظه و تنقیح علما از کمیسیون عدلیه به مجلس برسد و غیر از این طور ممکن نیست.»

تعارض آن دو وجهه نظر ریشه دار بود. اختلاف آراء علما و

ترقی خواهان در مجلس علنی به مشاجره کشید. حتی سید عبدالله بهبهانی تمارض کرد و به مجلس نیامد و باز کار متمم قانون اساسی مدتی معطل ماند. اما فشار افکار عام برای گذراندن آن بسیار قوی بود. به این معنی که مردم به پشتیبانی مشروطه خواهان به هیجان آمدند در بهارستان اجتماع کردند و علیه ملایان شعار دادند.

در این مرحله دو عامل موجب موفقیت ترقی خواهان شد. یکی از خارج مجلس و دیگری از داخل مجلس بود.

در خارج از مجلس مردم هجوم آورده بودند و بر اثر شور و احساسات به اصول جدید و تنفر از کارشکنی ملایان، صحبت و نطق می کردند و علما را به عواقب وخیم مخالفتشان تهدید می کردند. همان طور که قبلاً نیز اشاره شد تعداد انجمن های تهران به ۱۴۴ رسیده بود. از هر انجمن یک نفر انتخاب شد و منتخبین انجمنی تشکیل دادند به نام انجمن مرکزی که اختیار کلیه انجمن ها به دست همین انجمن مرکزی بود. افراد انجمن مرکزی در این ایام در مجلس بست نشستند و گفتند تا تصویب مواد متمم قانون اساسی از مجلس بیرون نخواهند رفت.

در داخل مجلس میرزا محمودخان احتشام السلطنه که بعد از استعفای صنیع الدوله به ریاست مجلس انتخاب شده بود، تصمیم داشت که کار متمم قانون اساسی را تمام کند. او که پیش از شروع حرکت مشروطه خواهی نیز بر سر نقشه اصلاحات بارو حانیون تصادم داشت - اکنون به علما پیغام فرستاد که: «غیر از محاکم وزارت عدلیه، محکمه دیگری نباید باشد. مجتهدان جامع الشرایط قضا هم باید در عدلیه انجام وظیفه کنند و حقوق بگیرند.» و پیغام معترضانه او به سید محمد طباطبایی به این مضمون بود:

«مگر چندی قبل با شما قرار گذاشتم که حقوق ماهیانه بگیری و در دیوانخانه مشغول قضاوت باشی.» و چون مشاجره بر سر این قسمت از متمم قانون اساسی بالا گرفت احتشام السلطنه به مجتهدان تاخت و برخی علما را به فساد متهم کرد و با کمال شجاعت گفت: «این‌ها برای جلب منفعت قدم می‌زنند، اعمال غرض می‌کنند.» حتی سید عبدالله بهبهانی را به اسم و رسم نام برد و گفت:

«آقا سید عبدالله رشوه می‌خورد حقوق مردم را پایمال می‌کند و نمی‌گذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد.»

هیچ‌کس جز او قوت و قدرت چنان درشتی را به مجتهدان نداشت. اما او از پشتیبانی مردم برخوردار بود. به هر صورت علما به سازش پیش آمدند و آن کشمکش‌ها به شناختن نظام قضایی عرفی انجامید. احتشام السلطنه در مدت کمتر از یک ماه ریاست مجلس کار متمم قانون اساسی را، با حمایت مردم، به پایان رساند.

متمم قانون اساسی روز ۱۵ مهر ۱۲۸۶ (۲۹ شعبان ۱۳۲۵) به امضای محمدعلی شاه رسید.

فریدون آدمیت در این باره نتیجه‌گیری می‌کند که:

«در نبرد قانون اساسی روی هم رفته ترقی خواهان و مدافعان سیاست عقلی پیروز گشتند، رهبری قطعی افکار عام را همان گروه روشنفکران داشتند، حالا همچون آغاز جنبش مشروطه خواهی فشار افکار ملی ملایان را به قبول قانون حکومت دمکراسی و ادار کرد، از نفوذ و اعتبار سیاسی طبقه علما بیش از سابق کاسته شد. به بیان دقیق‌تر رهبری فکری و سیاسی که با حرکت مشروطیت به دست تجددخواهان افتاده بود در جریان تدوین قانون اساسی تثبیت گردید. نکته بسیار لطیف این است که علما در کار قانون اساسی تسلیم نگشتند مگر برای

حفظ مقام اجتماعی‌شان در افکار عام. اگر از تزلزل اعتبار خویش در عقیده عمومی نمی‌هراسیدند، شاید از در سازش پیش نمی‌آمدند و به گذشت‌های مهم (خاصه در قضیه نظام قضایی عرفی) تن در نمی‌دادند. اما این خود نشانه بینش پیشوایان روحانی بود که دریافتند پایگاه اجتماعی‌شان همبسته به همراهی‌شان است با حرکت ملی. کما این‌که آنان که به جبهه ملیون پشت کردند، عزتی برایشان نزد مردم باقی نماند. از این رو با همه دلخوری‌هایی که روحانیت از روشنفکری داشت - باز در بحران‌های سخت بعضی علما به دفاع مجلس و مشروطگی آمدند. هم‌چنان‌که با همه دل‌تنگی روشنفکران از ملایان، باز همکاری علما را جستند. در صمیمی بودن برخی از روحانیان نسبت به نهضت آزادی هم تردید نمی‌توان داشت.

## مجلس رودر روی شاه

پس از آن که متمم قانون اساسی، در ۱۵ مهر ۱۲۸۶، به امضا رسید، کشمکش بر سر یک رشته مسائل حقوقی و سیاسی بین مجلس و شاه در گرفت که اهم آنها مسئولیت دولت در برابر مجلس و اختیار مجلس در نصب و عزل هیأت دولت بود.

مجلس، حتی پیش از تصویب و توشیح متمم قانون اساسی، این هشجاری سیاسی را داشت که در تعیین دولت بایستی تمایل اجماع مجلسیان مورد ملاحظه باشد.

دو هفته بعد از قتل اتابک امین السلطان، که در تاریخ ۸ شهریور ۱۲۸۶ اتفاق افتاده بود، محمدعلی شاه، مشیرالسلطنه را به ریاست وزرا انتخاب کرد.

مجلس که با این انتصاب موافقت نداشت، هیأتی را برای مذاکره با شاه و اعلام نظر مجلس، روانه دربار کرد.  
شاه در جواب تذکر نمایندگان گفت که:

«چند روزی است هیأت دولت نداریم و در تعیین آن از طرف مجلس اشاره و اظهاری نشد، حال آن که منتظر بودم از مجلس در



بعضی بدون سوء نیت، تنها به تلقین و پیروی گروه اول، این اقتدار قانونی مجلس را انکار کرده‌اند و عزل و نصب وزرا را از اختیارات شاه دانسته‌اند، تفاوت اینان، با امیر بهادر جنگ، وزیر دربار قلدر محمد علی شاه، در این است که شجاعت و صراحت او را نداشته‌اند و در مغالطه کاری خود پای متمم قانون اساسی را به میان کشیده‌اند.

مورد استناد این جماعت اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی است که می‌گوید:

«عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» جنبه تشریفاتی این اصل - وقتی در متن اصول قبل و بعد از آن قرار گیرد - به حدی روشن است، که تنها سوء نیت می‌تواند نتیجه‌گیری دیگری را سبب شود.

این اصل از ماده ۶۵ قانون اساسی بلژیک، مصوب ۷ فوریه ۱۸۳۱، گرفته شده است. اصولاً ترتیب و توالی مواد و اصول مربوط به اختیارات پادشاه، چه در قانون اساسی بلژیک و چه در متمم قانون اساسی ایران، هرگونه شبهه‌ای را درباره تشریفاتی بودن آن ماده و این اصل برطرف می‌کند.

اصول ۴۴ و ۴۵ متمم قانون اساسی ایران، که اقتباسی از مواد ۶۳ و ۶۴ قانون اساسی بلژیک است، مبتنی است بر: مبرا بودن پادشاه از مسئولیت، و مسئولیت وزرا به جای او، و غیر قابل اجرا بودن فرامین پادشاه در امور مملکتی، مگر آن‌که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد تنها دو تفاوت در اصل و ترجمه این اصول به چشم می‌خورد.

یکی تفاوت فقط تحریری اصل چهل و پنجم متمم با ماده ۶۴ قانون اساسی بلژیک است.

اصل چهل و پنجم قانون اساسی ایران:

این خصوص چیزی اخطار شود. ناصرالملک و مشیرالدوله هم مسئولیت تشکیل دولت را نپذیرفتند... فعلاً چون دستخط صادر شده، این هیأت مشغول کار شوند، اگر قصوری یا تقصیری از آن‌ها مشاهده شد تغییر می‌دهیم.»

چون ملاحظه شد که محمد علی شاه «اشاره و اظهار و اخطار» مجلس را در تعیین هیأت دولت، مخالف حقوق سلطنتی خود نمی‌شناسد، مجلس به حرمت دستخط شاه، و برای این‌که در تنگاتنگ توشیح متمم قانون اساسی، او را نرنجانند، دولت مشیرالسلطنه را پذیرفت. ولی کمتر از دو ماه بعد - یعنی پس از توشیح متمم - احتشام السلطنه، رئیس مجلس، موضوع عدم اعتماد به هیأت دولت را در مجلس به رأی گذاشت و این دولت به اکثریت کامل (۸۴ رأی) افتاد. رئیس مجلس، پس از اعلام رأی، اظهار کرد: حالا که این تصمیم به عرض همایونی برسد، لابد خواهند فرمود که اطمینان مجلس به چه اشخاصی است.

به این ترتیب مسأله رأی تمایل مجلس در تعیین دولت، که مطابق با روح قانون اساسی بود، در عمل، تثبیت شد. و دولت بعدی، یعنی دولت ناصرالملک، که اولین دولت بعد از تصویب متمم قانون اساسی بود، بار رأی مجلس منصوب شد.

مارلینگ، وزیر مختار انگلیس در تهران، در گزارش ماهانه مورخ ۸ نوامبر ۱۹۰۷، به وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد:

«روز ۲۶ اکتبر، کابینه جدیدی توسط مجلس شورای ملی تشکیل شد و مورد تأیید شاه قرار گرفت. اعضای کابینه جدید به شرح زیر است: ناصرالملک رئیس‌الوزرا و وزیر مالیه...»

از آن زمان تا امروز، بوده‌اند و هستند، کسانی که، بعضی به غرض و

تفاوت دیگر که حکایت از هشیاری و ذکاوت تدوین‌کنندگان متمم قانون اساسی ایران، در برابر واقعیت‌های مملکت ما - و احتمالاً به خاطر پیش‌گیری تفسیرهای غرض‌آلود - دارد، در اصل چهل و چهارم دیده می‌شود:

ماده ۶۳ قانون اساسی بلژیک به این صورت تحریر شده است:

«شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، وزرایش مسئول هستند.»  
و این ماده که به اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی ما مبدل شده، به صورت زیر درآمده است:

«شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.»

که ملاحظه می‌شود:

اولاً ضمیر اضافه در «وزرایش» حذف و به «وزرای دولت» مبدل شده است. ثانیاً قید «در هرگونه امور» افزوده شده است. ثالثاً مسئولیت در برابر «مجلسین» مورد تأکید قرار گرفته است.

در اصل چهل و ششم، تدوین‌کنندگان متمم قانون اساسی کوشیده‌اند که جنبه تشریفاتی این اختیار پادشاه را به نحو روشن‌تری عرضه کنند. آن‌ها می‌توانستند ماده ۶۵ قانون اساسی بلژیک را که می‌گوید: «پادشاه وزراء را منصوب و معزول می‌کند»، عیناً در متمم بیاورند. اما به این نکته شاعر بودند که قانون اساسی بلژیک درحالی از طرف کنگره ملی تصویب شده است که همان کنگره وظیفه انتخاب پادشاه را عهده‌دار بوده است. در صورتی که آن‌ها در برابر پادشاهی قرار داشتند که از طریق وراثت به سلطنت رسیده بود و براساس سنت چند هزارساله، نه تنها عزل و نصب، که حبس و قتل وزراء را هم از اختیارات شاه می‌دانست. به این ملاحظه این ظرافت را در تحریر

«کلیه فرامین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضاء وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

درحالی که ماده ۶۴ قانون اساسی بلژیک، این معنی را به صورت منفی آورده است:

«هیچ فرمان پادشاه اجرا نمی‌شود مگر...»

به قرائن بسیار، تدوین‌کنندگان متمم قانون اساسی ایران، تنها به ملاحظه ادب و احترام پادشاه وقت و احتراز از برخورد با حساسیت او این تغییر صوری و تحریری را در ترجمه داده‌اند ولی در واقع هیچ تغییر ماهوی از این برگردان عبارت حاصل نمی‌شود.

در این جا تذکر نکته‌ای ضرورت دارد:

در تمام نسخه‌های چاپی سال‌های اخیر، که نگارنده این سطور در اختیار دارد. دومین کلمه اصل چهل و پنجم متمم قانون اساسی ایران، که «فرامین» است، اشتبهاً «قوانین» چاپ شده و این اشتباه حتی در مدرک معتبری، مثل «لغت‌نامه دهخدا»، تکرار گردیده است.

کسانی که نسخه دست‌نویس متمم قانون اساسی را دیده‌اند، می‌دانند که در متن اصلی این کلمه «فرامین» است و کسانی که ندیده‌اند، با یک بار دیگر خواندن اصل چهل و پنجم به این واقعیت خواهند رسید. زیرا اولاً «قوانین پادشاه» معنی ندارد. ثانیاً قسمت پایانی اصل: «مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است»، جای ابهامی باقی نمی‌گذارد. چه اگر نویسندگان متمم قانون اساسی، تصادفاً اصطلاح بی‌معنی «قوانین پادشاه» را به کار برده بودند، می‌بایستی در قسمت آخر نیز از «مسئول صحت آن قانون و دستخط» یاد می‌کردند.

اصل چهل و ششم به کار بردند که:

«عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» همان فرمائی که بدون امضای وزیر مسئول قابل اجرا نیست.

درک این معنی نه سواد حقوقی می خواهد و نه حتی سواد معمولی، که پادشاهی که هیچ «فرمان» او بدون امضای «وزیر مسئول» قابل اجرا نیست، چگونه می تواند فرمان عزل این وزیر مسئول را بدون امضای خود وزیر مسئول صادر نماید و این فرمان تا چه حد قابل اجرا خواهد بود.

### روزهای امید

آبان ماه ۱۲۸۶ فرارسیده بود و آزادی خواهان به پیشرفت کار مشروطیت امیدوار تر شده بودند.

از بعد از قتل اتابک، درباریان و دشمنان سرسخت مشروطه از ترس جان، موقتاً از توطئه چینی علیه مشروطیت دست کشیده و به هواخواهی از آن تظاهر می کردند. جماعتی از آنان از جمله امیربهادر جنگ، به مجلس رفته و سوگند وفاداری به اساس مشروطیت، یاد کرده بودند.

متمم قانون اساسی به تصویب و توشیح رسیده بود. احتشام السلطنه در کمال توانایی مجلس را اداره می کرد. کابینه ناصرالملک که می توان آن را یکی از برجسته ترین کابینه های دوران مشروطیت به حساب آورد، روی کار آمده بود.

در این کابینه، از جمله، شخصیت های زیر شرکت داشتند:

مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر امور خارجه، مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) وزیر تجارت و گمرکات، صنیع الدوله وزیر معارف،

مستوفی الممالک وزیر جنگ، منبر السلطنه وزیر عدلیه... که همگی از تحصیل کردگان و ترقی خواهان بنام بودند.

روابط دربار و مجلس به ظاهر آرام بود، هر چند در باطن محمدعلی شاه و اطرافیانش فکری جز بر انداختن مشروطه در سر نداشتند و به وسیله ملایانی که با تصویب متمم قانون اساسی، بخش عمده ای از قدرت خود را از دست داده بودند، به مشروطه می تاختند.

شیخ محمد واعظ که دیدیم در جنبش تهران با دو سید همگامی داشت و داستان کشته شدن سید عبدالحمید بر سر دستگیر کردن او پیش آمده بود، از مشروطه برگشته و در منبرها به بدگویی از آن مشغول شده بود.

به هر حال مجلس نسبت به دربار رویه ملایمت در پیش گرفته بود. تا آن جا که وقتی روزنامه «روح القدس» در شماره ۱۴ آبان مقاله تنیدی علیه شاه و دربار منتشر کرد، از طرف مجلس توقیف شد.

### کم کردن بودجه دربار

مجلسیان به این واقعیت آگاه بودند که یکی از اولین قدم ها در راه استقرار دموکراسی، اصلاحات مالی و در درجه اول تنظیم یک بودجه متعادل است.

گزارش کمیسیون مالیه مجلس که ریاست آن با وثوق الدوله بود، حکایت داشت که رقم درآمد دولت ۸ میلیون تومان و میزان خروج ۱۰/۵ میلیون تومان و میزان وام خارجی ۳۰ میلیون تومان بود.

در آبان ماه، کار کمیسیون مالی که از شش ماه پیش از آن آغاز شده بود پایان یافت. کمیسیون برای متعادل ساختن بودجه، ۴ میلیون تومان از مخارج را کم کرد. از جمله سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی

قانون اساسی یاد کرد، به تحریک و هزینه او ایادی اش در تبریز علناً به دشمنی با مشروطه برخاسته بودند. میرهاشم از محله دوجی تبریز با استفاده از رقابتی که همیشه بین کوی دوجی و کوی امیرخیز تبریز وجود داشت، لوتی های مسلح محله دوجی را در اطراف انجمنی، که به نام «انجمن اسلامی» تأسیس نموده بود، جمع کرده و آنها را علیه اهالی کوی امیرخیز که ستارخان و سایر مجاهدان مشروطه خواه از آن بودند، تحریک می کرد و عموم مشروطه خواهان را لامذهب و کافر می خواند.

منظور محمدعلی شاه این بود که زدو خورد و اغتشاش بین دودسته در تبریز بهانه ای به دست دولت روس برای دخالت بدهد. دشمنی او با مشروطه تا آن حد بود که حاضر بود آذربایجان از ایران جدا شود و او قدرت مطلقه را حفظ کند.

### گردنکشی مجدد محمدعلی شاه

آرامش و مسالمت نسبی که بعد از کشته شدن اتابک و بر اثر وحشت درباریان برقرار شده بود، بیش از سه ماه به طول نینجامید. محمدعلی شاه و درباریان و سایر مخالفان مشروطه دوباره بدخواهی را آغاز کردند.

در این هنگام گذشته از شاپشال (معلم و مشاور روسی شاه) و امیربهادر جنگ و امثال آنها، که دور شاه را گرفته و او را به ایستادگی در برابر مجلس تشویق می کردند، سعدالدوله نماینده سابق مجلس که روزگاری از طرف مردم «ابوالمله» لقب گرفته بود، یکی از دشمنان سرسخت مشروطه شده بود و در برانگیختن شاه بر دیگران پیشی می گرفت.

دربار را حذف نمود. زیرا از هشتصد هزار تومان که دربار سالانه می گرفت، هشتاد هزار تومان آن برای مخارج دستگاه ولیعهد بود که به تبریز حواله می شد و چون اکنون ولیعهد در تهران نزد پدر خود می زیست، کمیسیون دیگر موجبی برای پرداختن آن پول نمی دید. دویست و چهل هزار تومان خرج جیب مظفرالدین شاه بود که آن نیز حذف شد. شصت هزار تومان مخارج خلعت بود که آن را نیز قابل پرداخت تشخیص ندادند.

کمیسیون برای دربار سالانه پانصد هزار تومان مخارج پیش بینی کرد که سی هزار تومان برای خود شاه و بقیه برای اعضا و وابستگان و خدمتگزاران دربار بود.

از طرفی کمیسیون مقرری شاهزادگان را که بعضی ۱۱۵ و ۷۵ و ۲۹ هزار تومان می گرفتند به سالانه ۱۲ هزار تومان کاهش داد.

لایحه بودجه در مجلس روز ۱۷ آبان ۱۲۸۶ تصویب شد، محمدعلی شاه به آن ایرادی نگرفت ولی برای بسیج هر چه بیشتر اطرافیان خود علیه مجلس، مقرری نوکران و قاطرچیان و فراشان دربار را کم کرد، در حالی که این سیصد و هشتاد هزار تومان از جاهای دیگر بریده شده بود و ربطی به مقرری خدمتگزاران جزء نداشت.

به هر حال شاه نمی خواست، تا موقع مناسب، رودر روی مجلس قرار بگیرد. و حتی قدمی در راه نزدیکی به نمایندگان مجلس برداشت؛ روز ۱۹ آبان، طبق قرار قبلی، به اتفاق ولیعهد و شاهزادگان به مجلس آمد و در حضور نمایندگان و اعضای دولت، سوگند مقرر در اصل سی و نهم متمم قانون اساسی را یاد کرد.

ولی به طوری که خواهیم دید، این سوگند برای فریب مجلسیان و مردم بود. در همان ماه آبان که شاه سوگند وفاداری به مشروطیت و

اولین خیز محمدعلی شاه به طرف مجلس، روز ۱۵ آذر صورت گرفت. در این روز شاه نمایندگان را از مجلس به دربار احضار کرد و دو مطلب را عنوان کرد:

یکی این که: مجلس طبق قانون اساسی باید فقط قانون وضع کند، در حالی که به کارهای قوه مجریه دخالت می کند. دیگر این که: انجمن های فراوان پایتخت موجب آشوب هستند. اگر این ها برای نگهداری مجلس هستند من خودم سوگند خورده ام و آن را نگه خواهم داشت.

این انتقادات را که ظاهر قانونی داشت، سعدالدوله در دهان او گذاشته بود. البته این واقعیت بود که مجلس فقط به قانونگذاری اکتفا نکرده و به کارهای دولت یعنی قوه مجریه نیز دخالت می کرد. ولی این از ناچاری بود، دولت به تنهایی توانایی مقابله با امور جاری را نداشت و از طرفی این مجلس اولین مجلس و خود بنیانگذار مشروطه و قانون بود و نمی توانست به رفتار ساده سایر مجالس اکتفا کند، به خصوص در برابر حکومتی که محمدعلی شاه در رأس آن قرار داشت. اما انجمن ها حامی مجلس بودند و آزادی خواهان نمی توانستند از پشتیبانی آن ها بگذرند.

روز بعد موضوع در مجلس مطرح شد و پس از گفت و گوی بسیار، پاسخی به شاه نوشته شد که مجلس پا از حدود خود فراتر نگذاشته است و انجمن ها بر طبق قانون اساسی آزادند، اگر بی قانونی کردند دولت باید جلوگیری کند.

نامه فرستاده شد و دربار عکس العمل تندی نشان نداد ولی در خفا در تدارک آشوب بود. از جمله در همان روزها شاه به امیربهادر جنگ، دشمن دیرین مشروطه، بدون اطلاع وزیر جنگ، عنوان

«کشیکچی باشی» داد و این شخص از آذربایجان هفتصد سوار مسلح به تهران طلبید.

موضوع سوار خواستن امیربهادر که دلیل آشکاری بر تدارک دربار علیه مجلس بود، در مجلس مطرح شد و بعضی از نمایندگان حملات تندی کردند ولی مجلس در صدد بسیج متقابل نیروها بر نیامد. تنها کاری که شد این بود که انجمن های تهران در مدرسه سپهسالار اجتماع کردند و تصمیم گرفتند نامه ای به شاه بنویسند. در این نامه خواستار شدند که شاه امیربهادر و سعدالدوله را از دربار اخراج کند و افزودند که اگر نکند خود مردم این کار را خواهند کرد. در این اجتماع انجمن ها، ملک المتکلمین و سید جمال واعظ منبر رفتند و از شاه و دربار بدگویی بسیار کردند.

### توطئه کودتای شاه

در این احوال دربار جماعتی از اوباشان را برای مقابله با مجلس تجهیز کرده بود. ناصرالملک، رییس الوزرا که آشوب را نزدیک می دید، روز ۲۲ آذر از کار کناره گرفت و موضوع را به شاه اطلاع داد.

اوباشان تجهیز شده، روز ۲۳ آذر ۱۲۸۶ دست به کار شدند. از صبح زود دسته ای از اوباشان محله سنگلج به سردستگی مقتدر نظام و گروهی از اوباشان چاله میدان به سرکردگی صنیع حضرت، هر کدام از محله خود به طرف مجلس حرکت کردند و جلوی مدرسه سپهسالار به هم پیوستند.

جلوی مجلس فریاد و عربده خود را بلند کردند و به مجلس و مشروطه ناسزا گفتند. مجلسیان در را به روی آن ها بستند و اینان چند گلوله به در زدند و به سنگباران پرداختند. ولی چون یکی دو نفر از

مجاهدان با تفنگ بالای مناره‌ها رفتند و شروع به شلیک کردند، اوباشان عربده‌کشان عقب نشستند و رو به میدان توپخانه (سپه) گذاشتند. زیرا در میدان توپخانه شترداران و زنبورکچیان و فراشان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیربهادر جمع شده بودند و چادرهای دولتی را می‌افراشتند و آشپزخانه بزرگی برپا می‌کردند.

این نقشه محمدعلی شاه بود که به دست این‌ها مجلس و مشروطه را براندازد. از آن طرف، در نتیجه هیاهو بازارها و دکان‌ها بسته شد و دشمنان مشروطه از هر طرف رو به میدان توپخانه گذاشتند و به این‌ها پیوستند. اوباشان سنگلج و چاله میدان هم رسیدند. عده‌ای از آخوندها و طلبه‌ها نیز وارد میدان شدند. وقتی چادرها افراشته شد و دستگاه سامانی گرفت روضه‌خوان‌ها به منبر رفتند و علیه مشروطیت و مجلس سخن راندند و جمعیت را به تکرار این شعار واداشتند:

«ما دین نبی خواهیم - مشروطه نمی‌خواهیم.»

از آن طرف، در دربار حرکت و هیجانی بود. امیربهادر و سعدالدوله شاه را راهنمایی می‌کردند. کلنل لیاخوف، فرمانده روسی بریگاد قزاق هم به دربار آمده بود. او قزاقان را، به بهانه جلوگیری از آشوب، به میدان توپخانه فرستاده بود.

در مجلس، احتشام السلطنه، رییس، و سید عبدالله بهبهانی و چند نفر دیگر که برای شرکت در کمیسیون به بهارستان آمده بودند، از وقایع نترسیده و پراکنده نشدند. عده دیگری از نمایندگان هم به آن‌ها پیوستند.

احتشام السلطنه، دو برادر خود، علاءالدوله و معین‌الدوله را به دربار فرستاد که از پیشامد آشوب، از طرف مجلس گله کنند و جلوگیری از آن را بخواهند.

وقتی این دو نفر بار یافتند، محمدعلی شاه به آن‌ها فحاشی کرد و دستور داد علاءالدوله را به فلک بستند و چوب فراوان زدند، سپس هر دو را به قزاق‌ها سپرد و روانه مازندران کرد.

(جای یادآوری است که این علاءالدوله همان کسی است که در زمان حکومت تهران سید هاشم قندی بازرگان محترم را چوب زده بود.)

وقتی خبر به مجلس رسید، آزادی‌خواهان به شور و خروش برخاستند ولی احتشام السلطنه آن‌ها را آرام کرد. بعد از ظهر معلوم شد که شاه، ناصرالملک را بازداشت کرده است. ناصرالملک و وزیران روز پیش استعفا داده بودند و ناصرالملک به بهانه کسالت استعفای خود را به وسیله قاصد نزد شاه فرستاده بود ولی امروز به دربار احضار شده بود.

وقتی وزیران به دربار رسیدند شاه به رییس‌الوزرا فحاشی بسیار کرد و ابتدا دستور داد چوب و فلک بیاورند ولی بعد منصرف شد و حکم کرد، او را در یکی از اتاق‌ها با غل و زنجیر زندانی کنند و تهدید کرد که همان شب او را به وسیله «قهوه قجری» خواهد کشت.

این خبر وقتی به مجلس رسید، هیجان تندی را موجب شد. شش نفر از نمایندگان برای وساطت به دربار فرستاده شدند ولی شاه آن‌ها را نپذیرفت. ولی بر اثر شفاعت وزیر مختار انگلیس، ناصرالملک را بخشید و وزیران را مرخص کرد.

در این موقع چون روز رو به پایان می‌رفت، بعضی پیشنهاد کردند که نمایندگان در مجلس بمانند و سایر آزادی‌خواهانی که در بهارستان اجتماع کرده بودند به خانه‌های خود بروند. ولی مردم نپذیرفتند و جماعت کثیری، که تعداد آن‌ها بیست هزار نفر نوشته شده، شب را در مجلس ماندند و دسته بزرگی از جوانان داوطلب شدند که تمام شب بیدار بمانند و مراقب اوضاع باشند. ولی همه این جماعت بیش از